بررسی وجوه زیبایی شناسی نوشتار زویا پیرزاد در سه مجموعه داستان[1]
" مثل همه عصرها"، "طعم گس خرمالو" و "یک روز مانده به عید پاک"

شهلا حائری[2]

سمانه رودبارمحمدی[3]

چکیده

این مقاله به طور مختصر شامل معرفی وجوه زیبایی شناسی نوشتار زویا پیرزاد، نویسنده ی معاصر ایرانی است که با توجه به داستان های کوتاه او مورد بررسی قرار گرفته است. بدین منظور، ابتدا به بررسی زاویه ی دید و کانون روایت در داستان ها به عنوان مشخصه ی بارز نوشتار زنانه ی او می پردازیم و سپس به بحث درباره ی زبان خواهیم پرداخت تا با بررسی عناصری مانند تکرار، جابجایی و غیره ثابت کنیم که نویسنده با بهره گیری از آنها توانسته زبان شخصیت هایش را به زبان گفتار و روزمره نزدیک کند. همچنین خواهیم دید که پیرزاد در عین ساده نویسی، از آرایه هایی چون مجاز، تشخیص ، تشبیه، نمادپردازی و ....برای توصیف شخصیت ها و موقعیت های داستان هایش بهره گرفته است.

کلید واژه ها: نوشتار، زیبایی شناسی، زبان، آرایه های ادبی.

۱- این مقاله مستخرج از رساله ی دکتری می باشد که از حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی برخوردار بوده است.

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

۳- دانشجوی مقطع دکتری رشته زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه آزاداسلامی، واحد تهران مرکزی samaneh.roudbar@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۹/۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۹/۳۰

Archive of SID

www.SID.ir

الف) مقدمه

زویا پیرزاد در سال ۱۳۳۱ از پدری روس و مادری ارمنی در آبادان متولد شد. او نوشتن را با خلق سه مجموعه داستان به نام های " مثل همه ی عصرها" (۱۳۷۰)، "طعم گس خرمالو" (۱۳۷۶) و "یک روز مانده به عید پاک" (۱۳۷۷) آغاز کرد. این سه مجموعه داستان بعدها توسط نشر مرکز یکجا در کتابی با نام "سه کتاب" در سال ۱۳۸۱ منتشر شد. در سال ۱۳۸۰، پیرزاد رمانی با نام "چراغها را من خاموش می کنم" به چاپ رساند. این رمان برنده ی جایزه ی بهترین رمان فارسی سال ۸۰ مهرگان شد. رمان بعدی پیرزاد در سال ۱۳۸۳ با عنوان" عادت می کنیم" انتشار یافت.

زویا پیرزاد دو کتاب هم ترجمه کرده است. "آلیس در سرزمین عجایب" اثر لوییس کارول[۱] و "آوای جهیدن غوک" که مجمو عه ای از شعرهای ژاپنی است. تمام کتاب های پیرزاد توسط کریستف بالایی[۲] به زبان فرانسه ترجمه و در انتشارات زولما[۳] به چاپ رسیده است. همچنین کتاب "طعم گس خرمالو" برنده ی جایزه ی کوریه انترناسیونال[۴] به عنوان بهترین کتاب خارجی سال ۲۰۰۹ در فرانسه شد.

داستان معاصر ایران در صد سال اخیر گرایش فراوانی به ساده گویی و استفاده از نثری روان و نزدیک به گفتار داشته است. پیرزاد نیز به پیروی از هم عصران خود نثری ساده و روان را برای نوشته های خود برگزیده وسعی کرده است تا بدین وسیله عواطف و احساسات زن ایرانی را بیان کند. البته پیش از او سیمین دانشور با نثری روزنامه ای به احساسات زنانه پرداخته بود ولی سنت نوشتاری زنانه در نسل بعد از او با آثار پیرزاد شکل تازه ای به خود گرفت.

ب) نوشتار زنانه

واژه ی نوشتار و یا سبک ادبی، یادآور مجموعه تکنیک ها و فنونی است که نویسنده با بهره گیری از آنها، اثر ادبی خود را خلق می کند. اما به اعتقاد بسیاری از نویسندگان و منتقدان ادبی همچون مارسل پروست[۵]، سبک هر نویسنده در واقع، بیانگر نگرش او به جهان است[۶]. (پروست،۳ /۸۹۵)

زویا پیرزاد در مصاحبه ای با مجله ی کوریه انترناسیونال، در این خصوص اظهار می دارد :

[1] Lewis Carroll
[2] Christophe Balaÿ
[3] Zulma
[4] Courrier International
[5] Marcel Proust
[6] « Le style est une question non de technique mais de vision ».

Archive of SID

www.SID.ir

" هر نویسنده همانگونه ای که هست می نویسد. من خودم شخصا" انسان پیچیده ای نیستم و به همین خاطر ساده می نویسم! آنچه که در ادبیات فارسی دوست ندارم این است که شخصیت ها همانطور که در زندگی روزمره صحبت می کنیم، صحبت نمی کنند. وقتی من شروع به نوشتن می کنم، کلمات اینگونه به ذهنم می آیند و من با خود می گویم بله، من به این سبک نوشتار نزدیکم و این زبان من است.[۷] "

سیمون دوبووار[۸] نیز در کتاب خود با نام" جنس دوم[۹]" اشاراتی به آفرینش ادبی زنان داشته و اینگونه بیان کرده است که زنان به جهان از دید جهانی نمی نگرند بلکه از خلال نگرش خاص خود آن را می بینند[۱۰]. این گفتار در مورد پیرزاد نیز می تواند صادق باشد. او زن را به عنوان شخصیت اصلی و کانون روایت در اکثر داستان هایش قرار می دهد و دنیای آنان ، دلمشغولی ها، مشکلات، عواطف و احساسات آنان را توصیف می کند:

"سبزی را ریز خرد می کنم. مادرم می گوید"سبزی قرمه باید خوب ریز شود." و خودش در سبزی خردکردن مهارت غریبی دارد. تند و تند خرد می کند و هیچ وقت دستش را نمی برد. سرخ کردن سبزی هم لم دارد. بعد از پانزده سال این را یاد گرفتم."(پیرزاد،۱۳۸۱ ، ۴)

" خانم ف دارد فکر می کند، حساب می کند،برنامه ریزی می کند. "چند سال دیگر شاید بشود با این پول بردیا را برای ادامه ی تحصیل راهی خارج کرد. وقتی که یاسمن خواست ازدواج کند با این پول جهیزیه ی آبرومندی تهیه می کنیم." (همان، ۵۲)

"مهناز رفت توی حمام، در رابست و نشست کف زمین و با خودش گفت"چه خوب شد کارمو ول نکردم! چه خوب شد بچه دار نشدم! اگه بابام بهم پول نداده بود؟" صدای بسته شدن در آپارتمان را که شنید، بلند شد آب زد به سرو صورتش و از حمام بیرون آمد."(همان،۱۱۸)

پیرزاد حتی اگر پسر و یا مردی را قهرمان داستان خود قرار دهد، قصد دارد تا از زبان او نیز دنیای زنان متفاوت و پیشرو را به خواننده نشان دهد." ادموند، شخصیت اصلی داستان هسته های آلبالو، پسر بچه ای دوازده ساله است که "کاملا" زنانه می اندیشد و درست به همین خاطر است که پیوسته از پدر خود که نمادی از جهان مرد سالارانه است، مورد سرزنش قرار می گیرد":(جانفدا،۱۳۹۰، ۱۳۳)

[7] http://www.courrierinternational.com/article/2009/10/30/je-recherche-la-simplicité-et-la-justesse
[8] Simone de Beauvoir
[9] Le Deuxième sexe
[10] http://clio.revues.org/218

Archive of SID

www.SID.ir

"در اتاق که باز شد یک آن ترسیدم. اگر پدرم می دید گریه می کنم مسخره ام می کرد. پدرم همیشه می گفت"مرد گریه نمی کنه." (پیرزاد، ۲۳۵،۱۳۸۱)

به گفته ی منتقدان و نظریه پردازان نقد ادبی، منظور از اصطلاح "سبک نوشتاری زنانه"، "سبکی است که محصول زاویه ی دید و منظر خاص زنانه است و دربردارنده ی تجربیات و شیوه ی بیان زنان در درک و معنا دادن آنان به زندگی است؛ زیرا سبک در یک برداشت کلی، از نحوه ی اجرای زبان و بیان اندیشه توسط نویسنده به وجود می آید." (طاهری، ۱۰۲،۱۳۸۸)

۱-زاویه ی دید، کانون روایت

یکی از عناصر مهم داستانی، زاویه ی دید و یا شیوه ی روایت است به این معنی که داستان از زبان چه کسی روایت می شود. " انتخاب زاویه ی دید در داستان زنان و تناسب آن با کیفیت راوی و روایتگری به گونه ای ست که بینش و نگرش زنان را نمایش می دهد."(حسینی،۹۶،۱۳۸۴)
در مجموعه ی "مثل همه عصرها"، که شامل هجده داستان کوتاه است ، به جز چهار داستان (درگاهی پنجره، نیمکت روبرو، زندگی دلخواه آقای ف و ملخ ها)،شخصیت اصلی چهارده داستان آن زن است . درون مایه ی اصلی همه ی داستان های این مجموعه، قصه ی زن بودن است." قهرمانان این مجموعه زنانی بدون آرزو، بدون وسوسه یا هر نوع اعتراضی هستند به گونه ای که در هیچ کدام تغییر و تحرکی دیده نمی شود. تکرار مسائل خانوادگی، کارهای روزمره ی زندگی زنان همچون آشپزی، گردگیری و خانه داری بیشترین توصیف ها را در این مجموعه به خود اختصاص داده است. پیرزاد به خوبی توانسته است در کوتاهترین کلام، به بیان یک زندگی و یا انتقال یک احساس بپردازد".(نیکو بخت، دسپ، بیگدلی، منشی زاده، ۱۳۰،۱۳۹۱)
در این مجموعه، اکثر داستان ها به سوم شخص روایت می شود و کانون روایی صفر (راوی دانای کل) است. "در این حالت[راوی دانای کل]، راوی نسبت به شخصیت های داستان، به تمام امور آگاهی دارد و این امر به او اجازه می دهد که به زندگی درونی شخصیت ها دسترسی داشته باشد". (کهنمویی پور، خطاط، افخمی، ۱۳۸۱، ۳۳۷)

در این میان، تنها سه داستان (قصه ی خرگوش و گوجه فرنگی، همسایه ها و لنگه به لنگه ها)، به اول شخص روایت شده که در واقع کل روایت در ذهن یک زن و حول یک محور خاص شکل می گیرد. به عنوان مثال قصه ی خرگوش و گوجه فرنگی، روایت ذهن یک زن بعد از انجام کارهای روزمره ی خانه است که طرح یک داستان را در ذهن دارد و به فکر راه حلی برای سبک کردن کار روزانه ی خود است و یا لنگه به

Archive of SID

www.SID.ir

لنگه ها ، روایت کسالت آور زندگی یک زن خسته از کارهای روزمره ی خانه است که نهایتا" سر از مطب روانپزشک در می آورد.

در مجموعه ی "طعم گس خرمالو" نیز همان نگاه تکراری و مسائل خانوادگی و روابط زن وشوهر مطرح شده است. هر پنج داستان با کانون روایت صفر (زوایه دید دانای کل) و به سوم شخص روایت می شود . به جز داستان ساز دهنی، که کانون مرکزی روایت ، مرد است، در بقیه ی داستان ها ، کانون مرکزی روایت را زن یا زنها شکل می دهند.

فضای داستان های مجموعه ی " یک روز مانده به عید پاک" کمی متفاوت است. در این مجموعه، در آغاز با داستانی روبروئیم که راوی آن از گذشته اش می گوید. زمان اصلی روایت زمان حال است و در یادآوری کودکی راوی می گذرد. بدین ترتیب، راوی اول شخص و مرد است و کانون مرکزی روایت هم خود اوست اما باید ذکر کرد که دیدگاه زنان داستان هم به اندازه ی نگاه خود او در داستان بیان می شود.

۲- زبان گفتاری

همانطور که پیشتر به آن اشاره شد، یکی از دغدغه های پیرزاد عدم استفاده از زبان نوشتار و وارد کردن زبان ساده ی روزمره و یا محاوره ای در داستان است. ساختارهای دستوری ساده، واژگانی عام وتکراری که مناسب با فضا وذهنیت زنانه است از ویژگی های نوشتار پیرزاد به شمار می آید. در واقع، همین ساده گویی امکان ارتباط بهتر و بیشتر نویسنده را با مخاطب فراهم کرده است.

در مجموعه ی " مثل همه عصرها"، زبان محاوره ای مودبانه بر داستان ها حاکم است مانند داستان لکه :

"معصومه خواهر محمد بود که چون پسرها بازیش نمی دادند یکنفس زار می زد." (پیرزاد،۱۳۸۱،۱۹)

زبان محاوره در داستان هایی که با راوی اول شخص روایت می شود مانند قصه ی خرگوش و گوجه فرنگی برجسته تر می شود:

"عینک می زنم و خوب سبزی را زیر و رو می کنم که گل نداشته باشد و بعد خردش می کنم." (همان،۴)

در مجموعه ی "طعم گس خرمالو"، نیز زبان محاوره ی مودبانه ، زبان غالب است اما نزد چند شخصیت ، زبان محاوره ی مودبانه جای خود را به زبان کوچه بازاری می دهد. به عنوان مثال راننده ی وانت در داستان ساز دهنی :

Archive of SID

www.SID.ir

"همین بود که برات گفتم. حالا شده ساندویچ فروشی. اون وقت ها که مال بابام بود، خرازی بود. خدابیامرز بابام سی چهل سال گردوندش. من راستش دو سال هم دووم نیاوردم. کی حوصله داره هر روز وایسه دکمه و سنجاق ته گرد و روبان بفروشه؟ اونم به زن ها که تا تصمیم بگیرن چی می خوان یه صبح تا شب طول می کشه و تازه سه روز بعد میان که رنگ این دکمه به لباسم نمی خوره، اون تور دور یقه که دادی پهنه یا نازکه یا سولاخاش درشته. همین که مشتری پیدا شد سر ضرب فروختمش. با پولش این قراضه رو خریدم، باقیش هم جند تا تیکه فرش و زلم زیمبوی خونه، بسکه زنه غر زد که فردا پس فردا خواستگار میاد، باید خونه آبرومند باشه." (همان،۱۸۲-۱۸۳)

در مجموعه ی " یک روز مانده به عید پاک" نیز زبان ساده و محاوره ای در داستان ها حکمفرماست و لحن محاوره ای نقل قول ها با بدنه ی روایت تفاوت چندانی ندارد.

یکی از نمودهای زبان گفتاری را می توان دراستفاده از علائم نوشتاری جستجو کرد. به عنوان نمونه، در هر سه مجموعه، با جملاتی مواجه می شویم که ناتمام رها شده اند، این جملات با خطی ممتد مشخص شده اند:

"کاغذ را باید بچسبانم به آینه ی دستشویی تا فردا یادم باشد که----------"(همان،۵)

"نور شمع ها آینه را روشن کرد. زن با خودش گفت "بیا ببین! شکوفه مان-----"(همان،۲۹)

"بگو قضیه رو فهمیدی. بگو خیلی پسته. بگو اگه یه دفعه دیگه----" (همان،۹۸)

"صدایش جدی شد. "حالت خوب نیست، ادموند؟

"خوبم، فقط----"(همان،۲۶۷)

گاه پیرزاد برای بیان وقفه نیز از خط ممتد استفاده می کنند:

"روشنک به هیچ یک از سه دخترش هیچ وقت بافتن نیاموخت و حتی سال ها بعد ازمرگش کسی ندانست و نپرسید گل های وسط آن روتختی را چه کسی بافته بود----روشنک یا مادربزرگ؟(همان،۴۸)

"رادیو ها هنوز فریاد می زدند"آمدند---رسیدند----ملخ ها"(همان،۶۸)

Archive of SID

www.SID.ir

۳-تکرار حروف، کلمات و جملات کوتاه

تکراربه معنی دوباره یا چندباره آوردن حرف، واژه و یا جمله است. "تکرار از صنایع بدیع است و آن است که شاعر یا نویسنده لفظی را مکرر بیاورد." (داد،۱۳۹۰،۱۵۶) پیرزاد با تکرار حروف،کلمات و جملات سعی دارد بر محاوره ای بودن زبان خود تاکید بورزد:

"یک بار می شویم و آب را عوض می کنم، دو بار می شویم و آب را عوض می کنم، و سه بار و چهار بار، گاهی حتی هفت یا هشت بار." (پیرزاد،۱۳۸۱،۴)

"انگار که تمام سال هایش یک سال بود و تمام ماه های آن سال یک ماه و تمام روزهای آن ماه یک روز. (همان،۲۱)

"نگاهم کرد. نگاهم کرد. نگاهم کرد." (همان،۷۹)

"تکه سوم پیتزا از دست علی افتاد روی شیشه سس که دمر شده بود روی نمکدان که افتاده بود کنار بطری های سرنگون نوشابه. نوشابه روی رومیزی پلاستیکی راه افتاد و رسید به لبه ی میز." (همان،۸۶)

" روی میز آشپزخانه یک فنجان خالی بود کنارش یک پیش دستی، توی پیش دستی چند تکه دور نان لواش، کنار دور نان ها یک کارد و یک قاشق چایخوری. نک کارد رو به دور نان ها بود." (همان،۱۰۶)

"عروس دیدنی های ندیده ی دنیای نو را با شوقی بچگانه کشف کرد." (همان، ۱۹۷)

"خانم شنید و نشنید، فهمید و نفهمید." (همان،۲۰۶)

"پشت کلیسا قبرستان بود. بین قبرستان و حیاط مدرسه حصاری نبود. شاید چون نیازی نبود. مدیر مدرسه رفتن به قبرستان را برای بچه ها ممنوع کرده بود و حرف آقای مدیر برای ما بلندترین و محکم ترین حصارها بود." (همان،۲۲۷)

"تنها دوست طاهره بودن آرزویم بود. دوست طاهره بودن آرزوی همه ی پسرهای مدرسه بود..."(همان، ۲۳۲)

Archive of SID

www.SID.ir

۴- جابجایی ها

با توجه به اینکه پیرزاد زبان محاوره را برای داستان هایش برگزیده، جابجایی اسم، فعل، صفت و غیره، می تواند شگردی در خدمت این انتخاب محسوب شود چراکه در زبان محاوره معمولا" به ترتیب ارکان جمله توجهی نمی شود.

"برچسب کوچکی روی هر کدام بود با قیمت و سال ساختشان." (همان،۱۱) (جابجایی اسم)

"اول بار که حسن رفت دیدن باور نکرد." (همان،۱۸۴)(جابجایی صفت، معمولا اول به عنوان صفت بعد از اسم می آید)

"نشست روی راحتی رو به حیاط."(همان،۳۱۷)(جابجایی فعل)

"شروع کرد به جمع کردن میز شام." (همان،۳۰۶) (جابجایی فعل)

"آرزویی نداشتم جز دیدن خود پینه دوز." (همان،۲۲۸)(جابجایی فعل)

۵- نوستالژی[11]

نوستالژی، واژه ای یونانی است و ترکیبی از دو واژه ی بازگشت[12] و رنج و غم ناشی از آرزوی بازگشت[13] است. معنای مفهومی آن در زبان فارسی غربت و حس دلتنگی نسبت به گذشته است. پیرزاد با بازگوئی خاطرات شخصیت هایشان به گذشته شان نقب می زنند و احساسات شان را برملا می کند. در اکثر داستان های پیرزاد ، شخصیت ها حسرت گذشته ای را می خورند که در آن احساس خوشبختی می کردند. داستان های درگاهی پنجره، لکه،مگس، مثل بهار، از مجموعه ی "مثل همه عصرها" نمونه هایی از این حس دلتنگی برای گذشته و به خصوص دوران کودکی به شمار می روند:

"درگاهی پنجره پهن نبود، با این حال آن قدر بود که با بدن کوچک پنج ساله ام به راحتی رویش جا شوم. و درگاهی پنجره راحت ترین جای دنیا بود. ساعت ها آنجا می نشستم و توت خشک می خوردم و به خیابان نگاه می کردم. توت ها را دانه دانه در دهان می گذاشتم، می جویدم و شیرینی دلچسبشان را فرو می دادم،

[11] nostalgie
[12] nostos
[13] algos

Archive of SID

www.SID.ir

مردم را تماشا می کردم و فکر می کردم"آدم ها چرا این همه راه می روند؟ کجا می روند؟ انگار خوشحال نیستند. شاید چون خسته اند. از راه رفتن خسته اند." (همان،۸)

داستان طعم گس خرمالو از مجموعه ای به همین نام، نمونه ی بارز دیگری از این حس دلتنگی گذشته است. خانم، شخصیت اصلی داستان، زنی ست که زندگی اش در زمان گذشته، زمانی که پدرش او را دوست می داشته و از او حمایت می کرده خلاصه می شود. خانه که جهیزیه ی او و یادگار پدرش است ، سراسر پر است از خاطرات او. می توان چنین گفت که "هویت او بر مکان هایی که خاطرات پدر را زنده نگه می دارد، حک شده است". (کهنمویی پور، چاوشیان،۲۹،۱۳۸۵)

دیگر زنان در مجموعه ی " طعم گس خرمالو" با بازگویی خاطرات خویش، از حوادث زندگی خود تصویر دقیقی به دست می دهند و وقتی می بینند که مردان از عوالم آنان درک درستی ندارند، از آنها جدا می شوند:

"سه روز پیش که پشت همین میز نشسته بودند، تا سیمین شروع کرد به گله، مجید مجله ی تایم را انداخت روی میز وگفت"حق کاملا" با توست! من بی توجهم! نه وقت دیدن گلدوزی ها وبافتنی هاتو دارم ، نه حوصله ی این که هر روز برات گل بیارم و از غذاها و خونه داریت تعریف کنم و برات شعر عاشقونه بخونم. برام فرق نمیکنه شب روی ملافه های تازه عوض شده و اتو کشیده بخوابم یا روی تشک بی ملافه کف زمین!" (پیرزاد، ۱۳۸۱،۱۱۹)

نوستالژی در مجموعه ی "یک روز مانده به عید پاک"، به اوج خود می رسد. ادموند در داستان هسته های آلبالو، دوران کودکی خود را به تصویر می کشد که با دختر همکلاسی مسلمان خود (طاهره) بازی می کرده ، در داستان گوش ماهی ها، از ازدواج دخترش (آلنوش) با یک پسر مسلمان می گوید و در داستان بنفشه های سفید، از دوران ازدواجش با مارتا:

"تازه که ازدواج کرده بودم، عصری که با مارتا و مادر در حیاط خانه ی ما چای می خوردیم، به مادرم گفتم"جوهرم تمام شده."

مارتا گفت"چرا به مادر زحمت می دهی؟ من می خرم."

مادرم دست گذاشت روی زانوی مارتا. "اجازه می دهی؟" بعد خنده ی معذبی کرد. [...]" (همان، ۲۹۷-۲۹۸)

Archive of SID

www.SID.ir

۶-مجاز مرسل

"مجاز در لغت به معنی غیرواقع است و در علم بیان، استفاده از لفظ در غیرمعنی حقیقی است به لحاظ وجود قرینه ای که مانع از اراده ی معنی اصلی باشد. شرط نقل معنی اصلی (حقیقی) به معنی غیراصلی(مجازی) وجود تناسبی است بین آن دو و این مناسبت را علاقه گویند." (داد،۱۳۹۰،۴۲۷)

مجاز مرسل انواع بسیار دارد. در داستان های پیرزاد، نمونه هایی فراوانی از علاقه ی کلیت و جزئیت[۱۴] را شاهدیم. منظور از علاقه ی کلیت و جزئیت آنست " که بتوان کل را در معنی جزء یا جزء را در معنی کل به کار برد." (شمیسا،۱۳۹۰،۲۴)

در واقع، پیرزاد با ذکر جزء، اراده ی کل می کند. یعنی" قسمتی از شیئی یا عضوی از اعضاء بدن یا بخشی از اندیشه را به جای کل موضوع" به کار می برد. (داد،۱۳۹۰،۴۲۸) او با استفاده از ترکیباتی مانند "مو های نقره ای "، یا " چند طره موی سفید"، "رگ های کبود" پوست چروکیده" پیری و سالخوردگی شخصیت هایش را بیان می کند:

"از خانه ی روبرو دو مرد جوان هیکل نحیف زنی را روی برانکار بیرون می آورند. دانه های برف روی موهای نقره ای زن می ریزد. " (پیرزاد،۱۳۸۱ ،۱۶)

"نگاه مبهوت باربرها هنوز یادش بود. به دست هایش نگاه کرد، به رگ های کبود و پوست چروکیده." (همان،۲۰۹)

در داستان مثل بهار از مجموعه ی " مثل همه عصرها"، ترکیب"رگ های کبود " و "موهای یکدست سفید" اشاره به سالخوردگی شخصیت دارد و منظور از "شکم برآمده"ی زن ، باردار بودن اوست:

"زن جوان تکیه داده بود به دیوار. دستش را گذاشته بود روی شکم برآمده اش و نگاه می کرد. به لباس های توی صندوق، به دست های مادر که متورم بود، به پاهایش که رگ های کبود داشت و جابجا لکه های سرخ، به موهایش که تنک بود ویکدست سفید." (همان،۳۸)

نوع دیگری از مجاز که در داستا ن های پیرزاد دیده می شود، علاقه ی حال و محل، یعنی ذکر محل و اراده ی حال است، که در داستان" ملخ ها" به چشم می خورد:

[14] Synecdoque

Archive of SID

www.SID.ir

"کلاغ ها بالای سر شهر هراسان بال و پر زدند و مردم خوردند و چاق تر شدند." (همان،۶۹)

(منظور از بالای سر شهر، بالای سر مردم شهر است.)

نمونه ای علاقه ی عموم و خصوص (ذکر خاص و اراده ی عام یا برعکس) را نیز در داستان "گل های وسط آن روتختی "می بینیم:

"روشنک میهمان داریم .چای بیار." (همان، ۴۷)

(اینجا، منظور از میهمان، خواستگار است. می توان گفت که با ذکرعام، اراده ی خاص شده است.)

نمونه ی دیگر، علاقه ی مضاف و مضاف الیه است، بدان معنا که مضاف به جای کل مضاف و مضاف الیه به کار رود:

"یاد روزی افتاد که خبر عزیز خاتون را آوردند. " (همان،۲۰۸)

(در واقع منظور از خبر عزیز خاتون، خبر فوت عزیز خاتون است که پیرزاد از خبر به معنی خبر مرگ استفاده کرده است.)

۷-تشبیه

تشبیه در لغت، به معنای مانند کردن است و در ادبیات، "تشبیه یکی از شیوه های بیان است و آن مانند کردن چیزی است یا کسی به چیزی یا کس دیگر" بر بنیاد پیوندی که به پندار شاعرانه، در میانه ی آن دو می توان یافت". (داد، ۱۳۳،۱۳۹۰)

در زبان فارسی محاوره ای، برای توصیف بهتر کسی یا چیزی، معمولا" آن را با واژگانی عادی که به طور روزمره با آنها سروکار داریم، تشبیه می کنیم. پیرزاد با زیرکی به این موضوع توجه کرده و برای توصیف ظاهر و یا اعمال شخصیت هایش از تشبیه استفاده کرده است:

"زن سرش را روی پشتی راحتی جابجا کرد، صداهای آشنای کوچه و هوای گرم تابستان را مثل شمدی نازک کشید روی خودش و به چرت افتاد." (پیرزاد،۱۹،۱۳۸۱)

Archive of SID

www.SID.ir

"کوچه با صداهای روز و سکوت شب مثل زرورقی نازک روی این مجموعه ی آشنا و مآنوس را می پوشاند." زندگی اش مثل خطی صاف، مثل کاموای بافتنی که الان دراز به دراز روی قالی افتاده بود، سی سال بود به همین صورت ادامه داشت." (همان،۲۰)

"مادر ترانه لب هایش را جمع کرد داد جلو، مثل کسی که بخواهد تصویر خودش را در آینه ببوسد." (همان، ۱۴۰)

"خانم گویی پشه ای بپراند، دستش را توی هوا تکان داد." (همان،۲۲۰)

در مجموعه ی "یک روز مانده به عید پاک" به خصوص در داستان هسته های آلبالو تشبیهات بیشتری دیده می شود چرا که ادموند که کودکی دوازده ساله است، به تقاضای سنش، برای توصیف هر آنچه که می بیند، آن را تشبیه می کند :

" چه دلمه ای درست کرداریزویکدست مثل رج مروارید".(همان،۲۳۶)

نگین گوشواره ی آویزش مثل دانه ی انار بود". (همان، ۲۴۴)

"فکر کردم مثل مه ،اگر انگشت روی ساق پایش بگذارم فرو می رود". (همان،۲۴۶)

"مادرم انگار سوسکی را از خود براند دست پدرم را پس می زد" . (همان،۲۵۵)

۸-تشخیص، شخصیت بخشی[۱۵]

تشخیص در اصل به معنی تمیز دادن چیزی از چیز دیگر است ، اما در کاربرد اصطلاحی، به معنای نسبت دادن ویژگی های انسان به غیر انسان است.

"در فن بلاغت، "تشخیص" یا "شخصیت بخشی" به مجازی[۱۶]اطلاق می شود که به وسیله ی آن شیئی بی جان و انتزاعی و حتی موجودی جاندار (حیوان، گیاه،...) خصلت های خاص انسان ها را بپذیرد. (کهنمویی پور، خطاط، افخمی،۱۳۸۱،۶۱۱)

دلیل استفاده ی پیرزاد از آرایه ی تشخیص می تواند به تمایل او به صحبت درباره ی زندگی و هر آنچه که حیات دارد برگردد. به جرات می توان گفت که در داستان های پیرزاد همه چیز جاندار است : از

[15] Personnification
[16] Trope

Archive of SID

www.SID.ir

درخت چنار داستان درگاهی پنجره گرفته که توانایی حرف زدن دارد، تا مور چه های داستان ملخ ها، که" اندازه ی آدم ها شدند و به مردم کمک کردند". (پیرزاد، ۶۸،۱۳۸۱)

"یک لشکر اتوموبیل پیکان، سبزو سفیدو جگری ریخته بود توی خیابان ها. پیکان ها دندان قروچه کردندو غریدندو پریدند به هم."(همان،۶۷)

"از ملخ ها خبری نبود. گلوی رادیوها پاره شد و مشت مشت سیم زرد و آبی و قرمز ریخت بیرون." (همان،۶۹)

"درخت چنار تشنه چشم به آسمان دوخته بود و حوصله ی حرف زدن نداشت." (همان،۱۰)

"دو طرف کوچه ی باریک . دراز ردیف خانه ها انگار برای گرم شدن تنگ دل هم چسبیده اند." (همان،۱۶)

"باد دور درخت می چرخید و شکوفه ها انگار توی اتاق سرک می کشیدند، انگار دنبال کسی می گشتند." (همان،۲۹)

"زیرزمین آبنمایی داشت که فرشته ای با نگاه مات وسطش ایستاده بود خیره به حیاط."(همان،۱۹۶)

۹-نمادپردازی

اصطلاح«نماد»به عنوان یک اسم عام، مفهوم بسیار وسیعی دارد؛آن‌چنان که می‌توان از آن برای توصیف هر شیوه بیانی که به جای اشاره مستقیم به موضوعی، آن را غیر مستقیم و به واسطه موضوعی دیگر بیان می‌کند، استفاده کرد. نماد در لغت به معنی نمود، نما ونماینده است. در فرهنگ اصطلاحات ادبی، نماد معادل سمبل[۱۷] ذکر شده و چنین تعریف شده است:

" نماد شیء بی جان یا موجود جانداری است که هم خودش است و هم مظهر مفاهیمی فراتر از خودش". (داد، ۱۳۹۰، ۴۹۹)

نمادی که می توان در داستان های پیرزاد از آن نام برد، درخت است. از آنجا که محور اصلی داستان های پیرزاد زندگی است، درخت هم به عنوان نماد زندگی در آن حضور دارد. در داستان های همسایه ها، درگاهی پنجره، لکه ها، درخت چنار ، در داستان نیکمت روبرو،آپارتمان، ساز دهنی، درخت بید مجنون و در زندگی

[17] Symbole

Archive of SID

www.SID.ir

دلخواه آقای ف، درخت توت، درخت خرمالو در طعم گس خرمالو، وجود داردکه در این میان، درخت بید مجنون نماد غم و غصه است و خرمالو نماد باروری است:

"درخت خرمالوی کنار حوض که به بار نشست، زن و شوهر برای بار دوم راهی فرنگ شدند. این نوبت با تدارک کمتر و بی سروصداتر، به خرج پدر عروس. دیدنی ها این بار به چشم زن بی رنگ بود و مهربانی ها و دلداری های شوهر بی فایده. اطبای حاذق فرنگ هم سر در نیاوردند." (پیرزاد،۱۳۸۱،۱۹۷)

پنجره نماد دیگری است که در تمام داستان های مجموعه ی "مثل همه عصرها" وجود دارد. پنجره در واقع رابط بین دنیای درون وبیرون است. اکثر شخصیت های پیرزاد پشت پنجره ، غرق در افکار خود به تماشای بیرون می نشینند:

"پشت پنجره زنی پرده را کنار میزند و بیرون را نگاه می کند. گربه ای خاکستری روی درگاهی پنجره می پرد و..."(همان،۱۶)

می توان عنوان اولین مجمو عه داستان پیرزاد، "مثل همه ی عصرها"، را نیز نمادی از تکراری بودن زندگی زنان این مجموعه داستان دانست.

در مجموعه ی " طعم گس خرمالو"، داستان لکه ها نیز نمادین است. به این گونه که هر کدام از اشتباهاتی که لیلا در زندگی اش با آن مواجه می شود به شکل یک لکه بر روی لباس، وان حمام و یا رومیزی ظاهر می شود. اولین لکه زمانی پدیدار می شود که لیلا با علی درباره ی نامزدی شان صحبت می کنند:

"نوشابه روی رومیزی پلاستیکی راه افتاد ورسید به لبه ی میز. لیلا با چشم های پر اشک به علی نگاه کرد. علی سرش را زیر انداخت. روی شلوار سفید علی لکه ی قهوه یی بزرگی داشت شکل می گرفت." (همان،۸۶)

نتیجه گیری

با توجه به آنچه که در بحث زاویه ی دید و کانون روایت گفته شد، در داستان های کوتاه پیرزاد، روایت از منظر زنان نقل می شود و غلبه با کانون مرکزی زن است . بدین ترتیب، زن به عنوان راوی داستان، جایگاه اصلی را در داستان های او دارد. از اینرو، می توان نوشتار پیرزاد را نوشتاری زنانه در نظر گرفت نه تنها به این خاطر که داستان ها از دید یک زن روایت می شوند بلکه همانطور که به آن اشاره ی مختصری شد، به این دلیل که حتی مضامین این داستان ها و واژگان به کار رفته متناسب با ذهنیت زنانه است .

Archive of SID

www.SID.ir

نثر پیرزاد در عین آنکه نثری ساده (بی تکلف) و روان است اما عاری از آرایه های ادبی نیست. همانطور که دیدیم، وجوه بلاغی نظیر تشبیه، تشخیص، نمادپردازی، تکرار، جابجایی حروف ،کلمات و افعال در نثر او به چشم می خورد. پیرزاد با توسل به این آرایه ها، بر خلاف اکثر نویسندگان، به دنبال ایجاد موسیقی در کلام نبوده بلکه کاربرد تمامی این صنایع ادبی بر محاوره ای بودن زبان انتخابی پیرزاد در داستان هایش تاکید می ورزند. در واقع، پیرزاد با انتخاب زبان ساده و محاوره ای برای شخصیت هایش که اکثرا" زنان هستند موفق شده تا تصویری واقعی از آنها ترسیم کند. زبان گفتاری پیرزاد ، مضامین زنانه ی آثارش، در کنار روایت غیرخطی داستان هایش، موجب تمایز او از دیگر نویسندگان هم عصرش شده است.

Archive of SID

www.SID.ir

کتابشناسی

۱- پیرزاد، زویا. (۱۳۸۱). *سه کتاب*. تهران: نشر مرکز.

۲. جانفدا، نسیم. (۱۳۹۱). *بررسی سنت نوشتاری زنانه در آثار دو نسل از نویسندگان زن ایرانی(مطالعه موردی آثار دانشور و پیرزاد)*. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

۳.حسینی، مریم. (۱۳۸۴). *روایت زنانه در داستان نویسی زنانه*. کتاب ماه و ادبیات فلسفه، شماره ۹۳.

۴. داد، سیما. (۱۳۹۰). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: انتشارات مروارید، چاپ پنجم.

۵.شمیسا، سیروس. (۱۳۹۰). *بیان ومعانی*. ویرایش دوم،تهران: نشر میترا.

۶. طاهری، قدرت اله. (۱۳۸۸). *زبان و نوشتار زنانه، واقعیت یا توهم*. فصلنامه زبان و ادب پارسی، شماره۴۲.

۷.کهنمویی پور، ژاله. چاوشیان، شراره. (۱۳۸۵). *واژه ها برای پیوند با گذشته در سه نوشته زویا پیرزاد: چراغ ها را من خاموش می کنم، عادت می کنیم، طعم گس خرمالو*. نشریه قلم. پاییز و زمستان.

۸. کهنمویی پور، ژاله. خطاط، نسرین دخت. افخمی، علی. (۱۳۸۱). *فرهنگ توصیفی نقد ادبی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۹. میرصادقی، جمال و میمنت. (۱۳۸۸). *واژه نامه هنر داستان نویسی*. تهران: کتاب مهناز.

۱۰. نیکوبخت، ناصر، دسپ، سیدعلی، بزرگ بیگدلی، سعید و منشی زاده، مجتبی. (۱۳۹۱). *روند تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد، تحلیلی بر پایه ی سبک شناسی*. *فصلنامه علمی-پژوهشی نقد ادبی*، شماره ۱۸.

11. Proust, Marcel, Le temps retrouvé, Paris, éd. Pléiade, 1927.

12. Mostafavi, Hamdam,« Je recherche la simplicité et la justesse » http://www.courrierinternational.com/article/2009/10/30/je-recherche-la-simplicité-et-la-justesse, Retiré le 30/10/2009

13. http://clio.revues.org/218

Archive of SID

www.SID.ir